

رها میکنی

جانانه چرا ناز ادا میکنی هرروز صد غمزه تو با چشم سیا میکنی هرروز
 مارا ز غمت زارو زبون کرده بی آخر هر جامه تو با قد رسا میکنی هرروز
 مجنون صفتم از رُخت ای مهوش رعنا چون روشنی شمع سما میکنی هرروز
 یک لحظه نه خندیدی بسوی دل مسکین ای شوخ چرا جو رو جفا میکنی هرروز
 با لعل لب و قامت موزون ورسیایت این عاشق نادیده تبا میکنی هرروز
 بی مهر وفا بودی همیشه ای گل شغنان حال دل من بی سرو پا میکنی هرروز
 وصف قلم من نبود غیر جمالت لیکن تو هنوز روح ریا میکنی هرروز

تاکی تو (رسولی) کنی افسون نگایت

صد عاشق رنج دیده رها میکنی هرروز

11/5/1395 کابل قلعه موسی

دللم برد

چشمک زدنت ای گل شغنان دل من برد زلفان سیاه قامت لرزان دل من برد
 من بلبل شوریده بودم در غم عشقت با ناز و ادا قد خرامان دل من برد
 لعل لب تو ناب تراز لعل بدخشان رخشنده گی دلبر جانان دل من برد
 مجنون قلندر شدم از حُسن جمالت پروانه صفت شمع فروزان دل من برد
 از بهر وصال تو کنم جان به فدایت با فند و فریب نرگس روشن دل من برد

بنویس (رسولی) ز رُخ آن گل شیرین

رخسار سفید آن مه خندان دل من برد

8/5/1395 کابل قلعه موسی

بدخشان میروم

دوستان بار دگر سوی بدخشان میروم دیدن فصل بهار و سنبل افشان میروم
 گل شگفته هرطرف گلزار شد کوه چمن وصل آن شیرین ادا در ملک شغنان میروم
 من ز عشقش جان نثاری می نمودم سالها نوبت دیداد یارو باغ و بوستان میروم
 نیست در دل ترک آن باریک میان و موکمر همچو بلبل ذوق گل مست و خرامان میروم
 با هزاران شادی و بزم سرود دوستی پیش آن سرو بدخش سرخیل خوبان میروم
 گرندارم پیسه مال و منال سیم زر دست خالی در برش با قلب خندان میروم

میروم این بار (رسولی) دیدن آن نازنین

با نوای نغمه و آهنگ جانان میروم

5/1395 کابل قلعه موسی

نازنین

ای نازنین مهوش شغنان من بیا بانازو عشوه جانب سرو سمن بیا
 در آروزی روی تو من جان سپردم ام بهر خدا ای گل سیمین بدن بیا
 مارا مجال نیست ز هجرانت ای پری یک لحظه سوی عاشق گلگون کفن بیا
 وصل جمال روی تو در خواب دیده ام آهو صفت تو از رخ کویی ختن بیا
 تو نونهال تازه عطرو معطری رمز ادب به ساقه باغ و چمن بیا
 از دیدن تو رفته همه فکرو هوش من نذد فقیر و عاشق سوی وطن بیا
 سالهاست از جمال تو تحریر کرده ام شیرین ادا تو دیدن آن کوهکن بیا

بگذار قلم (رسولی) نشد کس وصال تو

تنهایی پیش خانه آن خوش دهن بیا

29/4/1395 کابل قلعه موسی

ناروا

نرگس شغنان من از من جدایی میکند
 با رقیبان عهد بست و آشنایی میکند
 عمر خود را صرف کردم در وصالش تا کنون
 لیکن آن سیمین بدن زود بیوفایی میکند
 زارو مجنون میشوم از هر نگاه نازنین
 حیف آن شیرین ادا وصل ریایی میکند
 آن پری پیکر ندارد زره مهر وفا
 با هزاران چال نیرنگ مبتلایی میکند
 درد درمانم نشد آن سرو نازو خوش لقا
 بر سر مسکین عاشق پُر جفایی میکند
 روی مهتابش همی تابد به هرکوه چمن
 فارغ از دیدار یارو روشنایی میکند

میکند داد فغان هر دم (رسولی) از غمش

با من مجنون شیدا ناروایی میکند

27/4/1395 کابل قلعه موسی

دخت شغنانی

زدی آتش به قلب نازکم ای دخت شغنانی
 تو حال عاشق مسکین عاجز را چه میدانی
 تو با آن زلف پیچان لب نازک قد زیبا
 زدی هر دم هزاران تیر برجانم تو پنهانی
 ندارم طاقتی هجران تو ای سرو سیمین تن
 نرفت هرگز زیادم آن لب لعنت به آسانی
 همان روزی که دیدم آن رُخت ای مهوش رعنا
 شدم دیوانه و مجنون به یک عالم پریشانی
 تمام عمر خود کردم فدایی لحن زیبایت
 نشد روزی میسر بهر من یک دم غزلخوانی
 میان مجمر عشق تو سوزم سالها ای شوخ
 دلم شد بسته بر آن موی لرزان و زرفشانی
 نشد پیدا به مثلت ای پری پیکر در این دنیا
 نه در ماوایی شغنان ونه در ملک بدخشانی
 ز عشقت همچو مجنون عاقبت ترک وطن کردم
 بگو ای نازنین آخر گنایم را به انسانی
 چنان توصیف کردم با قلم آن دخت خوش الحان
 نه آمد یک شب اندر کلبه ویرانه مهمانی

(رسولی) روز و شب از جور آن نازکبدن نالد

شدم آماده بر درگاهت ای ظالم به قربانی

مورخ 1394/8/8/ کابل شرکت افغان فارما

مفلس

ای شوخ به دروازه شهر تو اسیرم باور بنما در غم عشق تو بمیرم
 حیف آن که ندارم یرم و دالرو کلدار خیر است که من عاجز مسکین و فقیرم
 تاکی تو زنی تیر جفا بر دل غمگین حکاکی شده حسن تو در بند ضمیرم
 غیر از تو ندارم هوس و حاجت حرمان تا روز قیامت بخدا یار نگیرم
 آیم به تماشاه تو اما اثری نیست افتاده به درگاه تو مجنون و حقیرم
 ای ماه پری زاده و ای سرو بدخشان بنوشته شده هجر تو در راه و مسیرم

بر مفلس بیچاره (رسولی) تونظرکن

حقا که ز سودای تودرمانده و پیرم

مورخ 1395/5/15 کابل قلعه موسی

مه شغنان

توصیف رخت ای مه شغنان به کی گویم از زلف سیاه همچو شبستان به کی گویم
 مخمور قدوقامت موزون رسایت از ولوله چشم غزالان به کی گویم
 از سرحد درواز بگشتم سوی و اخان نیست مثل توای سرو بدخشان به کی گویم
 سالهاست بسوزم ز جفایت گئل سیمین از حالت این دیده گریان به کی گویم
 این عمر به توصیف تو آخر شده پایان اوصاف توای سلسله جُمان به کی گویم
 بیچاره شدم در هوس روی تو ای شوخ این رنج توای مهوش خوبان به کی گویم

شاعرو نویسنده :- ابراهیم "رسولی" مورخ 25/5/1395 کابل قلعه موسی

من چشم امید دل خود را به تو بستم بشکستی دلم، نرگس روشن به کی گویم
 دیربست ندیدم رُخت ای ماه پری روی کس نیست چنین قضیه و حرمان به کی گویم
 (رسولی) شده خیمه نشین بر سر راهت
 صد پارهء این قلب پریشان به کی گویم

تاریخ 1394/8/20 کابل شرکت بین المللی افغان فارما

رفتم

ای پری زاده زکویی تو پُر حرمان رفتم با دلی غمزده و دیده گریان رفتم
 به گمانم شده ام فارغ دیدار تو گل حیف با فند و فریب مردم نادان رفتم
 با رقیبان مبند عهد وفا ای شیرین همچو فرهاد به هرکوه بیابان رفتم
 از فراقی تو خورم تیر جفا ای جانا مرغ بی بال و پراز باغ و گلستان رفتم
 تا توانی صنما بردل من غصه مزین بی رُخ روی تو ای ماه بدخشان رفتم
 از جفایی تو (رسولی) شده مجنون و زلیل
 عاقبت ترک وطن! بی سرو سامان رفتم

30/5/1395 کابل قلعه موسی

رفتی

تو زکوه بینوایان صنما رمیده رفتی سخن و حدیث عاشق دل ناشنیده رفتی
 توبه درد بیدوایان نظرونگاه نکردی به هزار ناز و تمکین زبرم دویده رفتی
 لب لعل نازکت را نشده نصیبم هرگز رُخ هر دو چشم مستت سرمن کشیده رفتی

شاعرو نویسنده :- ابراهیم "رسولی" مورخ 25/5/1395 کابل قلعه موسی

تو به پاس آشنایی کمکی وفا نکردی به مثال نیش گژدم دل من گزیده رفتی
 زفراق روی ماهت گل من شدم پریشان تو به رنگ زرد عشاق بخدا ندیده رفتی
 مکن عاقبت (رسولی) زجفای خود غزلخوان
 تو زقلب زارو حیران همچو باد وزیده رفتی

29/5/1395 کابل قلعه موسی

نازمکن

ای شاه پری بر سرمن ناز مکن روزانه تو صد جور نوآغاز مکن
 من عاشق روی تو شدم میدانی برهرکس و ناکس صنما راز مکن
 بخشم به نگاه چشم مستت جان را ای بلبل خوش صدا تو پرواز مکن
 با ناز و ادا عشوه یی زیباییت صد تیر جفا بردلم انداز مکن
 با خرمن زلف خود مرا ای ظالم زولانه به کویی عاشقان باز مکن

با جور جفایی خود (رسولی) دایم

این عاشق بینوا الم ساز مکن

مورخ 15/5/1395 کابل قلعه موسی

دخت زیبایی

شدم مجنون درگاه توای محبوب زیبایی ندانستم کجا بردی دلی مارا به چالاکی
 تو با آن چشم آهو لب میگون صفت دایم زدی آتش به قلب زار من هر دم به بیای
 ندیدم همچو مهتاب درسطع اشکاشم و شغنان گمانم یا تو از ذاتی پری یا حور افلاکی
 تو تاکی میبری جان از بدن شاه دخت با نازت شده حسن تو دربند ضمیرم همچو حکاکی

شاعرو نویسنده :- ابراهیم "رسولی" مورخ 25/5/1395 کابل قلعه موسی

نکردی سالها یک دم نظر بر من ای ظالم گذشته عمر شیرینم ز هجرانت به غمناکی
 نشد روزی میسر بهر من حسن و جمال تو گرفتم راه صحرا عاقبت از رنج و درد ناکی
 (رسولی) شد قلندر از نگاه چشم جادویت
 شوم قربان رفتاری تو ای مقبول زیباکی

5/5/1395 انستیتوت حکیم سنایی

دیوانه کویت

جانانه شدم اسیر کویت مجنون صفتم به جستجویت
 حال دل من خراب کردی با ناز و ادا و برق رویت
 با عشوه گری دلم ربودی نسیت راه وصال من بسویت
 دل بسته مکن به عشقت ای جان زولانه شدم به تارو مویت
 تیرم تو مزن ز چشم جادو قربان لبان آب جویت
 در عمر هوس (رسولی) دارد

یک بوسه ناب از گلویت

28/5/1395 کابل قلعه موسی

فراق

ای پری روی من کجا رفتی از سری کوی من کجا رفتی
 خشک شد باغ و بوستانم را آب از جوی من کجا رفتی
 بی تونیست فصل موسم گل ها گل خوش بوی من کجا رفتی
 کور کردی مرا ز تنهایی چشم ابروی من کجا رفتی

شاعرو نویسنده :- ابراهیم "رسولی" مورخ 25/5/1395 کابل قلعه موسی

سالها در فراق حیرانم ظالم از سوی من کجا رفتی

با (رسولی) مکن ستیزه همیشه

یار خشروی من کجا رفتی

میزان 15 شهر کابل شرکت افغان فارما. مورخ 1394 /

چه شد؟

ای بدخشانی عزیزم لعل وریحانت چه شد در میان کوهساران سنبل افشانت چه شد؟
هر طرف توپ و تفنگ و زخمی و قتل و قتل راد مردان دلیر و زیب دورانت چه شد؟
شد پدر مسکین و مادر کور از سوگ پسر چشم گریان سال و ماه آن روز خندانیت چه شد؟
نی حکومت نی عدالت نی کسی پادشاه عدل بعضی هاگرگ و پلنگ قانون انسانیت چه شد؟
میفروشند بهر رای اقوام خود بر دیگران آن وکیل برد بارو مرد میدانیت چه شد؟
نام تو در سطح دنیا بام علم و معرفت لیک درجایش تفنگ آن علم عرفانیت چه شد؟
باهزاران ناله و فریاد من گویم ز تو مقبر پیر کهن آن شاه یمگانیت چه شد؟
شد اسیر از هر نگاه اولاد مسکین و غریب راه پُرسیرو تماشا سوی شغنانیت چه شد؟
میکنند اوصاف خود هر کس به نفع قدرتش آن خط ابریشم از پامیر و اخانیت چه شد؟
کس نشد واقف ز حوال تو در عصر کنون از دلی هر کوی تو یاقوت و مرجانیت چه شد؟

نیست از دست تو سازش ای (رسولی) این وطن

باز گویم میهنم آن جمله آرمانیت چه شد؟

8/8/1394 کابل شرکت افغان فارما

مزه دارد

بلبل صفت ای شوخ زبانت مزه دارد چشمان سیاه ابرو کمانت مزه دارد
 من بنده مژگان توتا روز قیامت جان داده به هر دورمکانت مزه دارد
 درروی جهان نیست به مانند توزیبا ای سرو بدخش قد جوانت مزه دارد
 میسوزم از معامله ایی نازگلرخان برجان سوخته لعل لبانت مزه دارد
 درباغ می خرامی وجان میرورد زتن چون عشوه های وناز نهانت مزه دارد
 (رسولی) می نویسد از بهرت ای پری
 هرلحظه وصف روی ریحانت مزه دارد

مورخ 1394 / 7 / 7 کابل شرکت بین المللی افغان فارما

چشم غزال

نسیم عنبرگل های نوبهار توئی شراب، باده گلگون و پُر خمار توئی
 مروبه باغ وچمن گل ز روی توخجل است تمام لذت دنیای گل هزار توئی
 نمی رسد به دوچشمت نگاه کوی ختن دراین میانه کوه رزم پُرشکار توئی
 نخواهم غیرتوای گل انار باغ بهار به شاخه های تونازم که لاله زار توئی
 دلا چنان تو کنی وصف چشم آن پری روی هزار وصف همان کرد و صد هزار توئی
 (رسولی) نوش بکن باده فقیری خود
 نمی رسد به توآن پیک که انتظار توئی

مورخ 1394 / 17 / میزان کابل شرکت بین المللی افغان فارما

مشک ختن

نوبهاران آمدومشک ختن آورده ایم بهر دیدار گل و سرو سمن آورده ایم
 ما نوای بلبلان و سوزساز عاشقان جمله گی با وصل آن نازکبدن آورده ایم
 روز بزم مطربان بهر سرود گلرخان محفل شاد طرب رقص و اتن آورده ایم
 خوب رویان را کنارو باده نوشان را خمار با صدای نغز نی اندر چمن آورده ایم
 باد نوروzy نسیم خود کند از عطرگل در مشام دوستان بوی وطن آورده ایم
 روز نوروzy کنم قُرص (قماچ) تاجیکی این رواج میهن از مُلک کهن آورده ایم
 روز وصل دوستان در فصل نوامید ماست این محبت از دل از جان وتن آورده ایم

ای (رسولی) شادی کن با دوستان در هر بهار

نیست تکرارش دیگر فرصت که من آورده ایم

18/1394 حوت کابل شرکت افغان فارما

گذشت

ایدل از نوبهاریت بگذشت نوبت پُرخماریت بگذشت
 نیست هرگز ترا بهار دیگر چمن و گل هزاریت بگذشت
 بودی مغرور به مال شوکت خویش حیف آن تاجداریت بگذشت
 در طی عمر کس نکردی شاد ظلمت و ظلم کاریت بگذشت
 واپسین پیش حق چه خواهی گفت معشیت و زرنگاریت بگذشت

گریه و اشک ای (رسولی) مریز

روز نالان و خواریت بگذشت

15 /1394 حوت کابل شرکت بین المللی افغان فارما

شاعرو نویسنده :- ابراهیم "رسولی" مورخ 25/5/1395 کابل قلعه موسی

جگرخون

در هجرو دروصال تو مجنون شدم شدم از چشم سرمه سایه تو افسون شدم شدم
 ما عاشقان به کوچه خوبان دویده ایم با قلب زار و سینهء پُر خون شدم شدم
 از اگَر کباب دلم کس خبر نشد با اشک بینوایی چو جیحون شدم شدم
 پیش از سوال هجر تودل داده ام زدست ناکام بی جوابی مضمون شدم شدم
 بر رنگ زعفرانی من کس نگاه نکرد آخر چرا به کوی تو گلگون شدم شدم

تیری جفای روی تو هر دم (رسولی) خورد

بیچاره و زلیل جگرخون شدم شدم

مورخ 1395/6/4 کابل قلعه موسی

سراغ

الا ای نازنین ای نازنینم کجا رفتی تو از شغنان زمینم
 نه پرسید تو حال زار عاشق نمیدیدی بسویم مه جبینم
 هزار افسوس به حالت ای پری زاد مرا ماندی تو آخر در کمینم
 اگر من جان دهم بهر وصالت شوی دشمن تو آخر من یقینم
 تو گل بودی مه بلبل در سراغ ز هجران رخت من این چنینم

(رسولی) بهر دیدار تو سالها

فتاده بر درت نوش آفرینم

2/6/1395 کابل تیمنی

خسته شدیم

دلا ز شورو شرر بار جنگ خسته شدیم میان ماتم توپ و تفنگ خسته شدیم
 بریده شد سر از تن نشد نصیب کفن درون جاده گرگ و پلنگ خسته شدیم
 نه یار همدم ماندو نه یآوری راستین ز فند کینه دوست دو رنگ خسته شدیم
 شده هزار طرف بسته راه خوش بختی زدست داعش بی نام و ننگ خسته شدیم
 درند گوشت عزیزان جان نثار وطن از این حوادث تلخ دهمزنگ خسته شدیم
 چکید خون جگرها مثال رود جیحون ز حال زخمی و محیوب لنگ خسته شدیم

(رسولی) نامه جور تو کس نخواندو شنید

قسم به ذات خدا بیدرنگ خسته شدیم

25/5/1395 کابل قلعه موسی



شاعرو نویسنده: - ابراهیم "رسولی" مورخ 25/5/1395 کابل قلعه موسی

